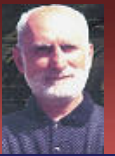




روزانه ها ...



خانه قلم ها پیوندها

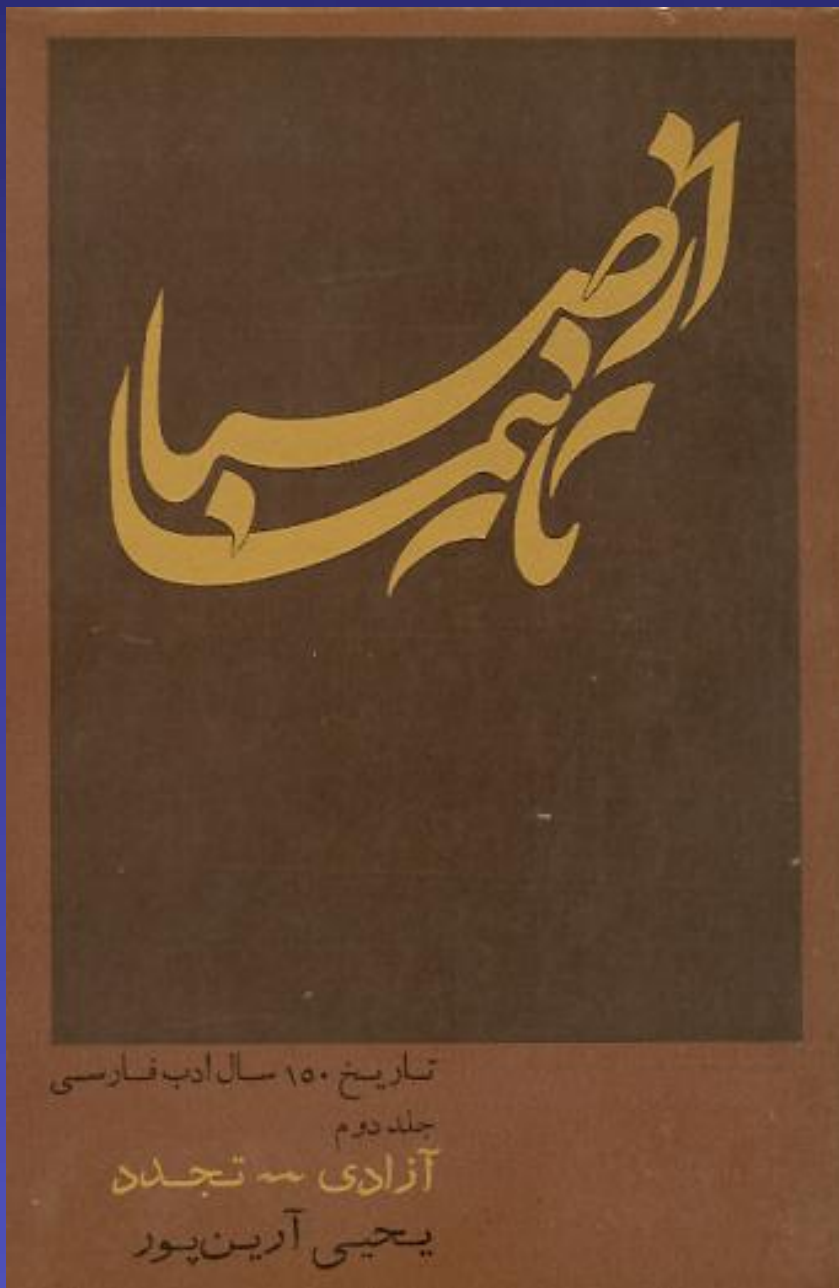


آراد (م.) ایل بیگی گاه روزانه های دیروز ... و امروز

آوردن این مطالب ، نه به معنای تأییدست و نه به تبلیغ ؛ تنها برای خواندنست و ...

532

یحیی آراین پور (از « صبا تا نیما ») : عشقی



فهرست مطالب

کتاب سوم : آزادی	
	شماره‌ای از تاریخ
۱۲	در گذرگاه انقلاب
۱۲	مقدمه
۱۲	۱ صفا
۱۶	۲ نعیم
۱۸	۳ شوریده
۱۹	۴ ادیب نیشابوری
بخش اول - جرآید و مطبوعات در دوره اول مشروطیت	
۲۱	فصل اول - جرآید و مضامین آنها
۲۸	فصل دوم - اشعار مطبوعاتی
۳۶	فصل سوم - طنز نویسی
۳۹	۱ طنز در خدمت مشروطه و آزادی
۴۵	۲ ملانصرالدین
۴۶	۳ صابر
۶۵	فصل چهارم - دوکتابخانه نامی در ادبیات عهد انقلاب
۶۱	۱ نسیم شمال - اشرف
۷۷	۲ سورا سرافیل - دهخدا
بخش دوم - جرآید و مطبوعات در دوره دوم مشروطیت	
۱۰۷	فصل اول - جرآید تهران
۱۱۲	فصل دوم - جرآید شهرستانها
۱۱۳	فصل سوم - مجله بهار - اعتصام الملك
۱۱۸	فصل چهارم - تاریخ نویسی
۱۳۱	بخش سوم - شعر رسمی
	مقدمه

چاپ اول، ۱۳۵۰

چاپ دوم، ۱۳۵۱

شرکت سهامی کتابهای جیبی

عباسیان وصال خیراندره، شماره ۲۸، تهران

با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین

این کتاب در سه هزار نسخه در شرکت سهامی است
(چاپخانه بیست و پنجم شهریور) به چاپ رسیده.
شماره ثبت در کتابخانه ملی: ۱۱۶۷۷ به تاریخ ۵/۱۱/۱۳۵۰
همه حقوق محفوظ است.

فهرست مطالب

فهرست مطالب

فهرست

۳۱۱	۳- نمایشنامه‌های موزیکال و تاریخی
۳۱۱	شهرزاد
۳۱۳	۴- درام منظوم
	بخش سوم - گویندگان
	فصل اول - آلمان دوستی در اشعار فارسی
۳۱۷	مقدمه
۳۱۷	۱ ادیب پیشاوری
۳۲۲	۲ وحید
۳۲۵	۳ غنی زاده
۳۳۲	فصل دوم - دیگر گویندگان این دوره
۳۳۲	۱ بهار (دنیاله)
۳۴۹	۲ عارف (دنیاله)
۳۶۱	۳ عشقی
۳۸۱	۴ لاهوتی (دنیاله)
۳۸۳	۵ ایرج
۳۱۹	۶ نظام وفا
۳۲۳	۷ وحید (دنیاله)
۳۲۹	فصل سوم - انجمنهای ادبی
	بخش سوم - در آستانه شعر نو
۳۳۳	مقدمه
۳۳۶	فصل اول - پیشکار کهنه و نو
۳۳۵	فصل دوم - مسئله تجدد در ادبیات
۳۶۶	فصل سوم - نیما یوشیج شاعر افسانه
۳۸۱	کتابنامه
۳۹۶	سازنامه
۵۵۵	فرجام سخن
۵۵۹	فهرست راهنما

۱۲۳

۱۳۷

۱۴۶

۱۶۸

۱۷۳

۱۸۲

۱۹۹

۲۲۳

۲۳۵

۲۳۶

۲۳۸

۲۴۵

۲۵۲

۲۵۲

۲۵۵

۲۵۸

۲۵۸

۲۶۴

۲۷۱

۲۷۲

۲۷۸

۲۷۸

۲۸۸

۲۹۱

۲۹۳

۲۹۴

۳۰۲

۱ بهار

۲ ادیب الممالک

۳ عارف

۴ لاهوتی

کتابنامه

سازنامه

کتاب چهارم : تجدد

مرور حوادث تاریخی این دوره

بخش اول - فنر

فصل اول - جرآید و مجلات

فصل دوم - رمان نویسی

مقدمه

۱- رمانهای آموزشی و تاریخی

۱ خسروی

۲ شیخ موسی

۳ بدیع

۵ صنعتی زاده

۲- رمانهای اجتماعی

۱ مشفق کاظمی

۲ خلیلی

۳ دولت آبادی

۴ صنعتی زاده

فصل سوم - داستان کوتاه

مقدمه

۱ جمال زاده

فصل چهارم - نمایشنامه نویسی

۱- گروههای نمایشی

۲- کمدیهای اجتماعی و انتقادی

۱ محدودی

۲ حسن مقدم (علی نوروز)

۳- عشقی

در همین اوان شاعر باذوق و قریحه دیگری با بهر صرصة ادبیات نهاد.

سید محمد رضا میرزاده عشقی، فرزند سید ابوالقاسم کردستانی، در ۱۲ جمسادی الاخر ۱۳۱۲ ق در شهر همدان به دنیا آمده ابتدا در مکتب محلی و از هفت سالگی در مدارس «الفست» و «آلیانس» تهران به تحصیل پرداخت و زبان فارسی و فرانسه را به خوبی آموخت و پیش از فراغت از تحصیل به سمت مترجمی نزد يك يازدگان فرانسوی مشغول کار شد و در همدسالگی درس و مدرسه را به کلی ترک کرد و وارد کارهای اجتماعی گردید.

عشقی در سال ۱۳۳۳ هـ ق در همدان روزنامه‌ای به نام نامه عشقی را دایر کرد و در همان اوقات که اوایل جنگ بین الملل اول بود، با سایر مردان سیاسی به استانبول، که تا آنوقت فعالیت ملیون ایران شده بود، مهاجرت کرد و چند سالی در آنجا گذراند و بهرسم مستمع آزاد در مکتب سلطانی و دارالفنون استانبول حاضر شد و هم در آنجا نخستین آثار شاعرانه خود مانند نوآوری نامه و اپرای دستاویز شهیران ایران را به وجود آورد.

عشقی گویا در سال ۱۳۳۶ یا ۱۳۳۷ هـ ق به همدان بازگشت و چندی بعد به تهران آمد و با جمعی از نویسندگان ارتباط یافت و در صف طرفداران حزب سومنیالیست و همکاران اقلیت مجلس به مبارزه پرداخت.

در این مبارزه و کوشش سیاسی نیش قلم شاعر پیش از همه متوجه وثوق الدوله، نخست وزیر ایران و هادق قرارداد معروف و منحوس ایران و انگلیس، بود. عشقی این قرارداد را «معامله فروش ایران به انگلستان» نامید و در یکی از اشعار متعدد خود که در سال ۱۳۳۷ هـ ق در این

۹۱ شماره یکم تاریخ ۱۸ و شماره ۱۲۳۳ و شماره دوم تاریخ ۲۸ مصرم ۱۳۳۴ را داشت. (تاریخ ما برهان بران و تاریخ جرایم و مجازات سده هجری از این نامه اسم برده است.)

زمینه سرود، چنین گفت:

رفت شاه و رفت ملک و رفت تاج و رفت تخت
باغبان، زحمت مکنش کز ریشه کندند این درخت
میهمانان وثوق الدوله خوین خوانند سخت
ای خدا، باخون ما این میهمانی می کنند...

سخنرانیهای تند و مقالات و اشعار آتشین عشقی بر عهد قرارداد باعث شد که وثوق الدوله دستور دستگیری او را داد و شاعر به زندان افتاد. کشور گرفتار بحران سیاسی بود. در اواسط سال ۱۳۳۹ هـ ق (اسفند ۲۹ ش) کودتا به میان آمد و سیدضیاءالدین نخست وزیر ایران شد. عشقی که به سید و خلوص او در خدمت به کشور معتقد بود، او را در یکی از اشعارش «تازه ساز ایران کهن» نامید و این بیت تهنیت گفت:

ندادم این طیب اجتماعی را چه درمان بد
کز او صدساله زخم هملکت این قوم مرهم شد

اما حکومت نودروزه سید سقوط کرد و به اندازی چند دولت دیگر پیاپی آمدند و رفتند تا آنکه در اوایل سال ۱۳۴۱ هـ ق رضاخان سردار سپه، که در کودتای سیدضیاءالدین وزیر جنگ بود، به نخست وزیر ایران رسید.

عشقی در مجلس چهارم به افراد اکثریت، که مدرس و ملک الشعراء بهار جزو آن بودند، می ناخت و مقالات تند و آتشینی در انتقاد از وضع سیاسی کشور انتشار می داد که از آن جمله مقاله «میدخون» بود که آنرا دشتی در روزنامه شفق سرخ چاپ کرد. تنها عنوان این مقالات کافی بود که بغض و کینه عمال سیاست جروز را بروی برانگیزد. اما شاعر جوان مجرد می زیست و زن و فرزند و پیوندی نداشت و شب و روز خود را با قلم و قدم وقف مجاهده سیاسی و ادبی کرده بود.

هنگامی که مجلس چهارم با پایان یافت عشقی شعر مستزادی ساخت که مطلع آن چنین بود:

این مجلس چارم به خدا ننگت بشر بود
هر کار که کردند ضرر روی ضرر بود

در سال ۱۳۴۲ هـ ق نغمه جمهوری ساز شد. عشقی با اینکه جوانی روشنفکر و بهر ایای

جمهوری آگاه و اصولاً طرفدار آن بود، چون از بسازهای سیاسی و دسایس پشت پرده خبر داشت، با این جمهوری مصنوعی جداً و شدیداً بنای مخالفت گذاشت و از جمله در مقاله‌ای به عنوان «جمهوری قلابی» این مخالفت را اظهار داشت.

عشقی در دهمین سال ۱۳۴۲ هـ ق روزنامه کاربکاتوری قزوین بهیستم را از نو دایر کرد و در شماره اول آن چند کاربکاتور و شعر و مقاله بسیار تند مبنی بر هزل و هجو جمهوری و جمهوریخواهان درج کرد و علناً اظهار داشت که بازیهای اخیر تهران به تحریک اجنبی است.

از جمله تندرجات آن شماره داستان منظومی بود به نام «جمهوری سواره» که مضمون بر گروشه و کتا بهای داشت: در یکی از دهانت کردستان در دنا قلابی به نام «یاسی» در غیاب کدخدای به خانه اومی رفته و دهن خود را از خمرة شیره خیرین می کرده. کدخدای رد پا را می گیرد و به سخنانه پاسی می رساند. دزد برای اینکه پاراگم کند، این دهنه پر پشت خری سوار شده به سرای کدخدای می راند و نادانش می خواهد از شیره می خورد و از راهی که آمده بود بر می گردد. کدخدای که موافق خمرة جای پای خمر و در اندرون خمرة جای پنجه پاسی را می بیند، دچار حیرت می شود:

دست دست پاسی و پا پای خمر
من که از این کار سرانجام به در

شاعر پس از بیان این حکایت چنین نتیجه می گیرد:

گر بخواند آدمسی بی گم کند
هر که آتذر خانه داور مایه ای
«یاسی» ما هست ای یار عزیز
آنکه دایم کار «یاسی» می کند
ملک ما را خود دنی فهمیده است
او گمان دارد که ایران بردنی است
با وثوق الدوله بست اول قرار
بول او خوردند و بر زیرش زدند

پایه‌های خویشتن را سم کند
همچو «یاسی» دارد او همسایه‌ای
حضرت جمبول یعنی انگلیز
وز طریق دیپلماسی می کند
بر سرما شیره ها مالیده است
همچو شیره سرزمینی خوردنی است
دید از آن حاصلی نامد به کار
پشت پا بر فکر و تدبیرش زدند

۱) اد قبل در يك دیبای گفته بود:
یا انرا عام را مگون خواهم کرد
۲) عشقی روزنامه «قرن بیستم» را قبل در سال ۱۳۳۹ هـ ق در چهار صحنه یا قطع بزرگ منتشر می کرد. نخستین شماره آن روز ۲۲ شعبان آن سال و شماره چهارم روز ۲۸ رمضان انتشار یافت و سپس هجده ماه تعطیل گردید. شماره اول دوره دوم در ۲۸ جمادی الاول ۱۳۴۱ هـ ق منتشر شد و در این دوره گویا بیش از ۱۸ شماره از آن بیرون آمدند. تنها شماره دوره سوم در هفت صحنه یا قطع کوچک در ۲۴ ذیحجه ۱۳۴۲ هـ ق انتشار یافت و مندرجات همان شماره بود که باعث قتل امرامه از گردید.

چونکه او مایوس گردید از وثوق
همچنین زینر جلسی سید دنیا
کودتسا هم کام او شیرین نکسرد
دید هر چه مستقیماً می‌کشد
گفت: «آن به تا بر آدم کام من
اندر این ره مدتی اندیشه کرد
گفت جمهوری بیامد در میان
خلق جمهوری طلب را خسر کنم

کودتایی کرد و ایران شد شلوغ
زد به فکر پست آنها پشت پا
این حنا هم دست او رنگین نکرد
ملت آن را زود بسر هم می‌زند
از زهی کاتبها نباشد نام من،
تا که آخر کار «یاسی» پیشه کرد
هم از آن بردست خورد گیم خان
ز آنکه کردم بعد از این بدتر کنم

نقش جمهوری به بای خریست
ناسگهان ایرانیان هوسبیار
های وهر کوندگانین جمهوری است
بای جمهوری و دست انگلیس
این چه بیوفای سرخ و آبی است؟
ناسگهان ملت بای هسو گذاشت
نه به زر قضش گذاشته به زور

مهرمانه زد به خم شیره دست
هم زخر بدین و هم ازخر سواز
در قواره گرچه او پیغوری است
زد آمد، زد آمد، آبی پسلیس
مردم این «جمهوری تلابی» است
کره خردم کرد و پایر دوگذاشت
شیره باقی ماند و پاروگشت پور

دو تن ناشناس هدف تیر فرار گرفت و نزدیک ظهر همان روز در بیمارستان شهر بانی جان داد.
عشق جوان مرد و هنگام مرگ بیش از سی و یک سال نداشت. طرفداران دربار حادثه قتل
شاعر را وسیله تظاهر بر ضد سرداد سه فرار دادند. جد او را مردم با احترام زیاد تشییع و در این-
بابویه به خاک سپردند و بر سنگ مزارش نوشتند:

در مسلخ عشق جز کورا نکشند
لاغر صفتان زشتخو را نکشند
گر عاشق صادقی ز کشتن مگر بیز
مردار بود هر آنکه او را نکشند

روزنامه‌های آن روز در چندین شماره مقالات خود را به جزئیات این حادثه شرح و تفسیر می-
دادند و شعر اشعار زیادی در مرگ آن شاعر ناگام ساختند و از جمله مکتب‌ها شعرای بهار در تیر و تانگفت:

جوانی دلیر و گشاده زبان
سخنگوی و دانشور و مهربان
نجسته هنوز از جهان کام خویش
ندیده به واقع سرانجام خویش
نکرده دعائی خوش از زندگی
نگریده جمع از سرآکدگی
چو بلبل نوایش همه دردناک
گره‌بان بهخش چو گل چاک چاک
هنوزش نبیوسته پر در میان
بسته به شاشی هنوز آشیان
بشب خسته بر شاخه آرزو
سحرگاه بسا عشق در گفتگو
که از شست کیوان یکی نرجست
چگرگاه مرغ سخنگوی است...

عشقی صبری را با تنگسستی و بدبختی و اندوه و اضطراب گذرانده و بیرحمانه کشته شد.
آثار او با یاس و بدبینی و بیزاری از زندگی و آرزوی مرگ و رهایی پر است:

باری از این عمر سقلمه سیر شدم سیر
نازه جوانم ز غصه پیر شدم پیر
بیر پست ای عروس مرگ چرا می؟
من که جوانم، چه عیب دارم، بی پیر؟

جوانی بود میهنپرست، خسو نگریم پرشود و بیوسته بی قسوار و آرام. هر چه بیشتر
تازانیه در تهنجا و بدبختیهای روزگار بر سرش می‌بارید و هر چه بیشتر با سیاستهای متضاد

۱۱ «فان ابراهیم...» پرسیاهما السلطان دربار میرزا علی‌خان هجرت، بود که در سال ۱۳۳۶ هجری باحال سنی
در زور آرد مقاله مشروطیت بر سر جان داد و همراهان او یک نفر باسیان با لباس شخصی و مسلان احمدخان
برادر هجرت... بود که غرض اشعری از قتل عشق مدتی بود و او را بر سر صحرای ویا بان گذاشت. ملی اکبر
ملایی، کلیات معروض عشق، در مجله «مؤلفه»، ۱۹۲۰ (۲) شماره سرد کتابی، شاعر همد، سنوی است.

نداشت و خود نیز عمداً از مطالعه آثار قبضای قدیم خودداری می‌کرد. «یا اینهمه بسون هیچ
تردید «عشقی یک پارچه قریحه و در شاعری تواناست.» مطالب تاریخی و اجتماعی را خیلی
زود درک می‌کند و در تصویر صحنهای تاریخی و ادبیات وصفی تسوانایی کنفریوری دارد.
عواطف و تأثرات خصوصاً از اوضاع زمان و نظر خود را در سیاست و احساس و دریافت خویش
دا از عشق و مناظر طبیعت با شور و ذوق و سادگی و صمیمیت و استادی کامل می‌تواند نمایش دهد.
اشعار او سرتا یا پر است از اعتراض و غضبان در برابر بیعدالتی اجتماعی و علاقه و دلسوزی به حال
بینایان و بغض و کینه شدید به اغنیاء و ثروتمندان.

اقصوم... چنانکه گفتیم - زبان او گویش بایست و الفاظ و عباراتی که فرهنگ زبان او را تشکیل-
می‌دهد، برای تمایز چنین صحنهای پرشور و مهیجی به قدر کافی رسا نیست و مسلماً اگر
بیشتر می‌زیست و بیانش از نقص و عیب پاک می‌شد «یادگارهای زیسادی از گلپایه ادب و
شکوهای باطراوت طبع و قریحه شاعرانه‌اش را برای ملت ایران، بلکه برای تمام دنیایاتی
می‌گذاشت و همان اندازه از آثار ادبی که از صغر کوتاه سراسر محنت عشقی باقی مانده است،
برای نشانه بزرگواری و علو طبع او کافی است.»^۲

اشعار عشقی زیاد نیست و آن مقدار کمی هم که از او باقی مانده، از حیث ارزش ادبی یکسان
نیستند. اشعار اولیه او، که بیشتر در باره حوادث روز سروده شده، غالباً ناپخته و بی انسجام و
از مزیت اندیشه و اسلوب عاری است ولی در میان این قطعات کوچک و حقیر و گاهی مبتذل نیز
می‌توان شاهکارهای حقیقی او را مشاهده کرد.

گفته شد از هر زیادت و هجویه های بسیار تلخ و نیشدار، اشعار خوب عشقی منحصر است
به چند قطعه مانند «نوروزی نامه»، «دستخیز، کفی سپاه»، «احتیاج و بالاخره «ایده آل یاسه تا بلوی
مروم که قطعه اخیر بهترین و برتر بوده‌ترین آنهاست.

در این قطعات ابتکار عشقی در آفرین یک چیز نو با حفظ اصول و سبب قدیمه به خوبی
نمایان است و تأثیر بیان او بیشتر مرهون اصالت و حسن سلیقه در انتخاب موضوع و شور و
حرارت و جودت فکری است که در شعرش نهفته است.

اکنون سعی می‌کنیم که چند اثر مهم او را به قدر توانایی خویش تحلیل و معرفی نماییم.

نوروزی نامه - این منظوم، یکی از قدیمیترین آثار عشقی است که پانزده روز پیش از فروردین
فصل بهار به نام هدیه نوروزی سال ۱۲۹۷ هجری (۱۳۳۴ ق) در استانبول سروده و در مطبوعه
شمس به چاپ رسانیده است.

۱ - «تمام ذکر باز و عتوه سازی نیست
که این منامه سرزادی است باقی نیست
کلاه خویش نما فلانی این چه فاشی
چه لازم است که امیر خواجه غازی نیست
۲ - «غلامرضا زهدی با سحر ادبیات صفا...» (۲) حلقه اشعری بهار، روزنامه قانون، سال ۱۳۳۴ ق. (۳) هاما

آشنایی می‌یافته این حساسیت و هیجان رو به افزایش می‌نهاد و بر عقل و منطق وی چیره می‌شد.
شاعر جوان دیگر از رنگ و زلفان پروا نداشت و نه تنها هیچ سیاستمداری از پیش قلم او در امان
نیبود، بلکه پیوسته به خندا و طعنت و آفرینش ناسزا می‌گفت و با کائنات تیرد و سبزه می‌کرد:

بشریک لکة تنگی است اندر صفحه گیتی
سز دباک های زمین بزم بر پنجما نو گودی

و نه تنها انتقادی نقشه و مدف در وی قوت می‌گرفت مردم را به یکبار مسلحانه با اسب یا اسب
و اصلاح اساسی زندگی دعوت می‌کرد. در مقالات و اشعارش، بی آنکه راه درست انقلاب و
تحصیل نتیجه را نشانده، دم از خون و خونریزی و وعید خون می‌زد.

مقالات سیاسی و اجتماعی عشقی دارای ارزش ادبی زیادی نیست، چند نمایشنامه کوتاه
تخریبی وی (چشمید ناکام، طوطا، اللقرا، اپرنت چپنگدا و دکونونیکوکار)، که غرض نویسنده
از آنها تصویر وضع زندگی اشرافزادگان ایرانی در خارجه و مبارزه با خرافات یا مجسم کردن
استبدادهای خوب ایرانی بوده، نیز چندان تعریفی ندارند. این نمایشنامهها هم از حیث تکنیک
نمایشنامه نویسی و هم از جهت پرداختن سوز، ابتدایی و ناپخته هستند.

اشعار عشقی - هنر شعری عشقی هنوز به درستی ارزیابی نشده است. محققین خارجی هم، که
معمولاً پیش از خود ایرانیان درباره آثار ادبی شعرا و نویسندگان معاصر ایران بحث و مطالعه
می‌کنند، درباره عشقی و آثار او کمتر سخن گفته‌اند.^۱ اما در ایران بعضی از مورخین ادبیات او را
یکی از پیشانیان شایسته و مسلم «سبک نو» می‌دانند و بر شیوه فرنگ باالغان به این امر اظهار نظر دارند
که او چندان مایه علمی ندارد - نه در ادبیات قدیم ایران متبحر است و نه از ادبیات جدید جهان
اطلاع عمیق دارد و به قول ملک الشعرای بهار او هم مثل عارف شاعری است «عوام» و این نقص
حتی گاهی در بهترین اشعار او نیز به چشم می‌خورد.^۲

به عقیده ما این هر دو نظر درباره او درست و بیجاست. «عشقی معلومات کافی در ادبیات

۱) آثار عشقی در جرایه و غالباً در روزنامه مایه که خود انتقاد می‌داد، چاپ می‌شد. پس از مرگ ملک اکبر ملایی
معتبر مطبوعه گلپایه در کارکنده و نامشروعی به نصبت در سال ۱۳۵۶ هجری، به منتهیانی از اشعار او را چاپ کرد و
پس مقالات و اشعار او را که در دست مردم و اوقات جرایه برآید، به گرد آورد و دیوان کامل او را در چهار جلد
۱۳۵۸ هجری به چاپ رسانید. چاپ دوم دیوان عشقی به از تاریخ سال ۱۳۵۸ هجری به چاپ رسید. سال ۱۳۴۴ هجری
و به سوم آن در ۱۳۳۹ هجری منتشر گردید. (۲) از جمله منتقدان حسن، مؤلف عشقی، در رساله دکتری
خود به نام «تاریخ ادبیات در دوره پس از انقلاب» و «عالم و ادب» به یکباره در «تاریخ ادبیات ایران و پاکستان»
کتابت نظر فروردین بان در یکجا تألیف شده، منتهی از اصول و آثار عشقی داده‌اند. اخیراً نیز دکتر فریادک
مخائلی، ایرادتناسی اینها را، در رساله «حمید در آثار شری محمد رضا عشقی» مسائلات بهتری در
بابه عشقی کرده و من از آن کتاب بهره‌مند شدم. (۳) بود ارجح پیرز قائم مقام کرده از او هیچ
و لفظ و فکر او را عارف و عشقی عوام (دیوان بهار، ج ۲، ص ۲۹۹) (۴) گاهی گفته دادند مثلاً می‌گوید:
«در این دو بیت با عجزه را قافیه فرم چون شمش خوب بود، حاضر نفع از قول حذف کن»:

دنازین اثر آزمایش نطقه اولیه «نوجویی» عشقی را می توان دید. شاعر، که از ادبیات ترک الهام گرفته، نخستین بار کوشش می کند که قوافی را به اعتبار آهنگ و تلفظ آنها، نه برحسب شیوه تحریر الیایی کلمات، به کار برد. و نیز در هر بند منظومه، به اقتضای احتیاج، هر چند مصراع کلازم باشد بیاورد. خود او در مقاله ای زیر عنوان «روش تازه من در نگارش تووؤنامه» گوید:

«پندار من این است که بایستی در اسلوب سخنسرای زبان پارسی تغییری داده، ولی در این تغییر بایستی ملاحظه اصالت آن را از دست نهاد...»

«در این چکامه ها نیز تغییر یا بندهای قافیه آرای متقدمین با آن گردن نهادم [که تا اندازه ای بتوان میدان سخنسرای را وسیع داشت. از آن جمله «گنه و قدح» و «می خورم و باهم» و «قافیه ساختم»...»
«... پوشیده نیست که تصدیق و تمیز توازن قوافی بر عهد گوش است و اینک «گنه» و «قدح» را هرگوشی شک ندانم با یکدیگر موزون می دانم از این قبیل سرپیچها از دستور چاهم سرای و دشگان باز در چندین مورد به جای آوردم که از آن جمله با آنکه در همه جا هر دسته چاهم از چکامه ها بیش از پنج مصرع قرار نهدم و در جایی که می بایست در این باره بالخصوص مفصلا سخن گفته شود، دسته چاهم را بایستی مصرع آواستودر مصرع ششمین چکامه به واسطه کمپایی قافیه «روزی» و «آموزی» را از تکرار قوافی بیروایی نمودم.»

شاعر در این چکامه، که از پنج بند تشکیل شده، پس از وصف بهار استانبول و تجلیل نوروژ باستانی و عرض تبریک سال نو به سلطان عثمانی، از اتحاد اسلام سخن می گوید و ایجاد مودت در میان دولت را آرزو می کند.

در این منظومه مخاطرات شخصی شاعر، احساسات مینهنرستی عالی، توصیف جلوه های طبیعت، نزول همراه با حمامه و داستان سراسری مجموعه ای به وجود آورده که با زیبایی شاعرانه خود خواننده را مفتون می سازد.

کفن سیاه - عشقی به شاعر گذشته ایران زیاد می نازد و از جمله عرب به ایران و تاراج تخت و تاج ساسانی دلی پر خون دارد. کفن سیاه یک شعر فانتزی یا به قول خود شاعر «چند قطره اشکی

۱) پیش از مثنوی در ادبیات مثنوی توفیق فکرت (۱۸۶۷-۱۹۱۵م) و کسان دیگر این راه را باز کرده بودند این شعر بلند از فکرت است.
یوگسلافی، طوفانهای آلتک سازده
طوبه از پشرد، پیکری قوی امتلا،
براقی احتلا آچیلور یوگسلافیات
یوگسلافین انبر، باقری یا اصطلا...
در چنانکه مرادهم با تغییر القای ترک به حریف لایین، این کوه لیمها اتمیان برخاسته است.

دیگر کوبندگان این دوره/عشقی

است که از دین و برانه های مبدان از دیده طبع شاعر بر او راق چکیده است. در این شعر مسئله حجاب و آزادی زنان ایران مطرح است. این مضمون تاوگی ندارد و پیش از عشقی شعری همدانقلاب از آن سخن گفته اند. اما عشقی این مسئله را به صورت تازه تر و با شور و هیجان بیشتری بیان کرده است. هنگامی که «خورشید در تکاپوی غروب است و چرخ در رحلت او سیاه پوشیده قافله ای با زمزمه زنگ دوحوالی ملایم به یکده تاریخی می رسد. کادو انیان ددی جستجوی منزل هستند اما شاعر پیش از اندیشه منزل، مایل به تماشا است. عاقبت در خانه یزرنی بر لب استخر منزل می کند و در نور ضعیف مهتاب، که از پنجره به درون تابیده، خرابه های ارگ شاهنشاهی و نگاه شاهان کیان، مها باد بلندایران و حجله و کامگاه غمرووشیرین نا می بیند و از دین آن آثار با شکوه یادگرفته در نظر شاعر مجسم می شود و حادثه جنگ هرب در دلش درمی گیرد. یکا یک شهر یاران با شوکت و فر تا یزدگرد ساسانی و سپس عمر، فاتح عرب، با منظره جنگ و کشتار بر او ظاهر می شود و شاعر دیوانه وار راه صحرا و گورستان در پیش می گیرد و در آن «اتجمن خلوت خاموشان» در ده ای که در آن «شب دروز ایرانی به طلسم است»، «ملکه کتنبوشان» پیچیده در چادری سیاه، مظلومیت و بیچارگی زنان ایرانی را بدین گونه شرح می دهد:

مر مرا هیچ گه نیست بجز آنکه زخم
ز این نگاه است که تا زنده ام اندوکنم
من سپوشم و تا این سیه از تن نکم
نو سپیختی و بدیخت چو ریخت تو منم
منم آن کس که بود بخت تو امیدکنم
من اگر گریم، گریانی تو
من اگر خندم، خندانی تو
بکنم گر زتن این جسامه نگاه است مرا
نکنم، عمر در این جسامه تپه است مرا
چکنم؟ بخت از این رخت سیاه است مرا
حاصل عمر از این زندگی آه است مرا
مرگه هر شام و سحر چشم به راه است مرا
زحمت مردن من یک قدم است
تال بگور کنن در تنم است
از همان دم که در این تیره دیار آمده ام
خود کنن کرده بهم، خود همزلو آمده ام



همچو موجود جمادی نه به کار آمده ام
جوف این کیسه سربسته به بار آمده ام
مردم از زندگی از بس به فشار آمده ام
تا نداین تیره کفن در شده ام
زنده نی، مرده مانزده ام ...

شاعر از آن بهت و حیرت بهخبرش می آید و خود را آلوده به خاک و گل می یابد:

خاستم بر سر سیا بهترده
باز دیدم که ز یک گوشه ده
یا یکی کوزه همان فن به لب آب آمد
من در اندیشه که این منظره در خواب آمد
دیدم آن زن که به پندار تو ناپاب آمد
زده دیگر پاکاسه و بشاب آمد
ز سوی دیگر با یک بغل اسباب آمد
شد سه تن دختر کسری سر آب
جمع و ازیم شدم من بی تاب
پس سرمایه دیدم سوی ده تا که مگر
دیگر این منظره هول نیاید به نظر
باز آن زن سرور شد ز یکی خانه به در
هشتم آن راه و دیدم به سوی راه دگر
و اندر آن راه و دیدم یک بچه بر سر
دارد اندر بغل آن تیره کفن
سپس آمده خرامد سوی من

خلاصه شاعر به هر کجا که می رود، زنان ایرانی را بیچیده در چادر سیا می بیند و می پرسد:

پدر و مادرت آنها که یکنند؟
تو چرا زندمهای آنها چه شدند؟

و آن موجود سیاه پوش:

ناله سر کرد که آو خ آو خ

من به ویرانه نوبران شن ایرانم
من ملکزاده این مملکت ویرانم
دختر خسرو، شاهنشاه ویرین یوم
تا ز پرورده در دامن شیرین یوم
خانه اول من گوشه ویرانه نبود
چهره مخافتا اجداد من این خانه نبود

شاعر از این قصه اسرار آمیز خیره می ماند و حال ذیوانگان را پیدای می کند و سه سال بعد که به ایران می آید:

هر چه زن دیدم آنجا همه آن سان دیدم
همه را زنده درون کفن انسان دیدم
همه را صورت آن زاده ساسان دیدم
صفت بعضی دختر کسری همه جاسان دیدم
خویشتر ریس از این قصه هر اسان دیدم ...

و در پایان داستان اضافه می کند:

شرم چه؟ مرد بسکی بنده وزن یک بنده
زن چه کرده است که از مرد شود شرم منده؟
چیت ایمن چسادر و رو بنده نازیننده؟
گر کفن نیست، بگو چیت پس این رو بنده؟
مرده باد آنکه زنان زنده به گور افکنده

بجز از مذهب هر کس باشد؛
سخن اینجای دگر بس باشد
بامن اریک دوسه گو بنده هموارا شود
کم کم این نزمه در جامه آغاز شود

تصویری است خیالی، منظوم و آنگدار از دوران عظمت ایران باستان و تنها شخص حقیقی در این نمایشنامه خود نویسنده است که در کسوت مرد مسافر نمایان می گردد.
پایه موسیقی آن بر آوازهای ملی و یک آهنگ از اپرای لیلی (مجنون)، اثر هربریسگ حاجی بیگوف، نهاده شده و قسمتهایی از آن به صورت نقل و حکایت آمده است.
البته از نظر فنی تقابص اثر آشکار و فراوان است، ولی از این رو که در ادبیات فارسی نخستین کوشش در این زمینه است اهمیت دارد.

شاعر در مسافرتی که به سال ۱۳۳۴ ه ق از بغداد به موصل کرده، ویرانه های شهر تیسفون را زیارت کرده و از تماشای آن گهواره تمدن جهان انخورد بیخود گردیده و برای دستاویز دانستن های اشکی است که به برای مخروبه های نیاکان بروی کاغذ ریخته است.^۱

ساختمان نمایشنامه بسیار ساده است. صحنه ویرانه های یکی از کاخهای دربار ساسانی را نشان می دهد. چند قبر متروکه ستونهای بیشمار برآ و نیمه خراب و مجسمه ربابا سوعها در آن دیده می شود. میرزاده عشقی که سیرت زده مشغول تماشای این پسرده است، با آهنگ مشغول می خواند:

این در دیوار در بار خراب
چیت یارب، این ستون بی حساب؟
ز این سفر گز جهان به در پردم، دگر
شرط کردم تاورم نام سفر
.....
ایمن بود گهواره سامانیان؟
بنگه تاریخی ایرانیان؟

آنگاه «خسرو دخت»، شاهزاده ساسانی، در جامه های سیاه از آرامگاه خود بیرون آمده از دوران عظمت ایران باستان یاد می کند و هم پنهان خود را «مرده بیرون از مراد» و قوم رنجور و «ملت آلوده به ننگ جلال» می نامد و آنان را به بیحسی و غفلت و به از دست دادن افتخارات گذشته نکوهش می کند:

در عهد من این خطه چو فردوس برین بود
ای قوم، به بددان قسم، این ملک نه این بود

(۱) سوبله بر کزوم عرب، بر جوان عهد خسته... (۲) از مقصده کوتاه شاعر منظومه «دستاویز»

باهمین زرمهها روی زنان باز شود
زین کند جامه شرم آرزو سرافراز شود
لذت از زندگی جبهیت اسرازا شود
و دته تا زن به کفن سر برده
نیمی از ملت ایران سرده

این نکته باید مخصوصاً قید شود که جنبه توصیف و بیان در این منظومه بسیار جالب و قوی است و شاعر در سراسر آن تغییرات نوین و بیسابقه ای به کار برده است.^۲

پرسه ها پرده - این قطعه، به خصوص از حیث شکل و قالبی که شاعر اختیار کرده، قابل توجه است. خود او در این باره گوید: «این ابیات را به شیوه تازه با نظریات و ملاحظاتی که من در انقلاب ادبیات فارسی و تشکیلات نثری در آن دارم، هنگام توقف در اسلامبول، که اندیشه پریشانی دور از وطن در فشارم گنناشته بود، سرودم.»

بند اول شعر چنین است:

به گرویش بر کنار بوسفور، اندر مرغزاری
رغم افتاد دیر روز
چه تیکو مرغزاری، طرف دریا در کناری
نگاهش دیده افروز
دوستان را حیر بر سبز بر سر
زمین را از زمرده جامه در بر
بهر سو پاگلی باز
نموده مرغی آغاز...

دستاویز شهریاران ایران - نمایشنامه دستاویز شهریاران ایران، که مصنف آنرا «ایراه» نامیده

(۱) از آن جمله است: اضافه که کرد، تارک و ز، کلیه فروع دغم بخورده بر ف مرکه، باون کفن، دادوی صمد- فرزان، بهرام مکتب به بن پوشان، بوی دره در، اسپهبدان بخت و فرید (۲) این نمایشنامه بارها در سینه های ایران به نمایش درآورد شده که در پیش از آنها خود شاعر در نقش مسافر به صحنه امایش می آمد. یک بار هم در تماشاخانه بهرام فاضل داده عه که نقش «هنرمین» را خان ملک شرای به عهد داشت. این منظومه «دستاویز» اثر فریبی در هیچ خورده ملی داشته چنانکه آدرسیان متهم شد در کلمات تفره با افتخار شاعر فرستاده دور سینه زکعتیان تهران با عرضیات شایسته بار اهدا کرد.

چه شد گردان ایران
 جوانمردان ایران؟
 تاجدار خسرو کجایی
 يك نظر به ایران نمایی؟
 این خرابه قبرستان نه ایران ماست
 این خرابه ایران نیست، ایران کجاست؟

نی چو غربی آدمی دا دانه از هر جا کنده
 آدمی و آدمیت داپتین زسواکنده

 بعد از این باید نماند هیچ کس در بندگی
 هر کسی از بهر خود زنده است و دادد زندگی

اشباح زرتشت و شهریاران، که از پشت دیوار تجلی کرده بودند، غایب می‌شوند و عشقی از خواب برمی‌خیزد:

آنچه من بدلم در این قصر خراب
 بد بهیداری خطایا، یا به خواب؟
 پادشاهان را همه استوهنگین
 دیدم، اسد ماسم امیرانزمین
 ننگ خود دانلمان اجدادمان
 ای خدا، دیگر برسم بردادمان
 وعده زرتشت را تقدیرکن
 دید عشقی حساب و تو تعمیرکن

دیوادی فرومی دیزد و شهریاران و یوزگسان ایران زمین یکا بکشد در صحنه نمودار می‌شوند و هر يك با حسرت از گذشته پراختخار ایران سخن می‌گویند و به حال زبون کنونی آن شیون می‌کنند.

اما منظومه یادگر مآخر تاریخی ایران پایان نمی‌یابد، بلکه دلایل خرابی و بدبختی کشور و مردم آن نیز که عبارت از رقابت‌های سیاسی و اقتصادی ملل اروپایی در آسیا باشد، از زبان زرتشت، پیامبر ایران، مطرح می‌گردد و چنین پیش‌بینی می‌شود که سعادت آینده بشر در گسرد اتحاد ملل آسیایی بر ضد غرب به دست آوردن آزادی است. در این مطالعه سیاسی برنامه و نظر شاعر گنگ و ناریک و بلکه تنخیل آمیز است و ظهور زرتشت در آخرین صحنه نمایش این احساس را در پیونده تولید می‌کند که گویا شرط رستخیز آینده ایران بازگشت می‌چون و چرنا به کیش کهن است:

خیرگی پنگر که در مغرب زمین غوضا به پیاست
 این همی گوید که ایران از من، آن گوید ز ماست
 ای گروه پاک مشرق، هند و ایران، ترک و چین
 بر سر مشرق زمین شد جنگه در مغرب زمین
 در اروپا آسیا را لقمه ای پندما شتند
 هر بک اسلد غسودنش جنگالها برداشتند
 یخبر کآخر نگنجد کسوه در حاتم کاه...
 گسر که این لقمه فرو سپردند، روی من سیاه

 تا نخواهد شرقی کسی مغرب برآید آفتاب؟
 غرب را بیداری آنکه شده شرقی شد به خواب
 دادم امید آنکه گسر شرقی بیابد اقدار
 از پی آسایش خلق اقدار آید به کار

ایده آل سدراده منظومه نسبتاً مفصل ایده آل، که از آثار اواخر عمر کوتاه عشقی است، جادارد که قلمی بیشتر سخن بگویم.

عشقی در چند مقاله‌ای که در سال ۱۳۵۱ش به نام «عید خون» و «پیشنهاد خونریزی» در روزنامه شفق سرخ انتشار داد، پیشنهاد کرد که در... در هر سال پنج روز باید به حساب امنای قانون رسیدگی نمود تا هر يك از ائمه بهمانات ملت خیانت روا داشته باشند، از زحمت زندگی او جامعه را رها کند و سیصد و شصت روز دیگر سال را از سلامتی جریان احوال قوانین، عامه مطمئن باشند...»^۱

و بعد چنین گفت: «... باید طوری عقیده خونریزی را ترویج کرد که زنها اغلب به عوض مهره از شوهرشان بختن خون پلید و نثانی دا بخواهند»^۲.

همین عقاید شورشی و افراطی است که یکسال و چند ماه بعد به صورت ادبیانه تری در قطعه ایده آل به رشته نظم در آمده و شاعر عقیده و ایده آل اساسی خود را، که یکبار عملی برای

۱) شفق سرخ، سال یکم، شماره ۲۸ ۲) شفق سرخ، سال یکم، شماره ۲۵

اصلاح جامعه و بهبود حال مردم زحمتکش باشد، به خوبی جز آن پروازنده است. این منظومه در زمانی پدید آمد، که افکار سیاسی به فتح جمهوری و نامزد ریاست آن دور می‌زد.

در اواسط سال ۱۳۴۲ ق، دیر اعظم، رئیس کابینه وزارت جنگ که از نویسندگان و دانشمندان ایران بود، از مردم خواست که هر کس ایده آل خود را بنویسد و در جریده شفق سرخ که معتبرترین روزنامه‌های آن عهد بود، چاپ کند.

بعضیها حدس زدند که نظر دیر اعظم این بوده که غالب نویسندگان آرزو و ایده آل خودشان را برای ایجاد حکومت زور و قدرت بیان نمایند. کشور در حال آشوب و افکار برای قبول دیکتاتوری آماده بود. مقالاتی هم به همین مضمون در روزنامه شفق سرخ دیده شد. عشقی ساکت بود و هنگامی که به او مراجعه شد، سه تا بلوری ایده آل را، که مفاد آن با منظور اتراح کننده مخالف بود، سرود و این منظومه در شماره های سال سوم شفق سرخ درج گردید.

عشقی به این اثر خود می‌بالد و آن را در پیاجه انقلاب ادبیات ایران می‌نامد، «من گمان می‌کنم که آنچه معاصرین برای انقلاب شمری زبان فارسی کوشش کرده‌اند، تاکنون نتیجه مطلوبی به دست نیامده است و نیز خیال می‌کنم که در تابلوی اول و دوم این منظومه، سراینده موفقی به ایجاد یک طرز نو و مرغوبی در اشعار زبان فارسی شده است. چه که... طرز فکر کردن و به کار انداختن قریحه در پیرویدن افکار شاعرانه با طرز فکر کردن سایر شعرای متقدم و یا معاصر زبان فارسی تفاوت کلی دارد و در عین حال هر فارسی‌زبانی... این طرز آشفته نظمی را می‌پسندد. در صورتی که سایر معاصرین (که یکی از آنها حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی است) هر وقت به ایجاد یک طرز نوی در مرددن اشعار فارسی مبادرت نمودند، کسی را پسند نیتاد...»

تا این سه تا بلوری ایده آل بهترین نمونه انقلاب شمری این عصر است و... اگر این تابلوها اثر قریحه دیگری بود، بیش از اینها در حق آن تعریف می‌کردم. چه که تا کون نظیر این منظومه در زبان فارسی تهیه نشده است.»

این ادها البته اشراق آمیز است ولی مسلماً باید تابلوی ایده آل و بعضی اشعار دیگر عشقی را یکی از نخستین آرمایشهای در راه انقلاب ادبی ایران و به عبارت خود او «دو پیاجه» این انقلاب و تحول بدانیم. هر چه هست عشقی یکی از کسانی است که سد محکم قواعد لازم... الاتیاج را در ادبیات منظوم ایران شکسته و از مرزهای متوجه تخطی کرده است و اگر در این اقدام شهردانه توفیق کامل نیافته، تردیدی نیست که راه را برای اخلاف خود باز کرده است. منظومه ایده آل در میان اشعار و نالیستی فارسی از حیث سبک نقلی و روانی و طرز بیان و اصالت مضمون مقام بسیار مهمی دارد.

چنانکه می‌دانیم در ادبیات کلاسیک ایران شعر روائی معمولاً پامانند یوسف و ذلیخا منسوب به فردوسی برقصه و افسانه، و میا و داستانهای نظامی بر سرگذشت‌های عاشقانه‌ای که اندریر... باز در میان مردم شهرت و معروفیت داشته‌اند، و با چون سلامان و افسان جامی بر موضوعهای تخیلی و عرفانی پایه‌گذاری می‌شد و ما در ادبیات حجیم فارسی به شعر روائی، که از چارچوبه این انواع بیرون باشد، کمتر برمی‌خوریم. اما عشقی در این منظومه از ترمیم‌های مهورد و مقرر با افکار نهاده و مضمون واقعه را از سرگذشت جاری مردم زنده، و صفات و حالات و سجاایای قهرمانانش را از اشخاص عادی و معمولی گرفته است.

عشقی در انتخاب وزن و قالب شعر نیز مبتکر است. گویندگان پارسی برای داستانها قالب مثنوی را، که دارای اوزان میکتری است، به کار می‌بردند ولی عشقی برای اولین بار از این اصل عدول کرده و در بیان سرگذشت مریم قالب مسجع و بیحر مجتث را، که در داستانسرایی فارسی سابقه ندارد، اختیار کرده است.

کسانی معتقدند که عشقی از شیوه نوین نیما تقلید کرده و در ساختن تابلوهای ایده آل همان سبک افسانه را به کار زده است. اما این نظر درست نیست و عشقی در سبک خود مستقل و مبتکر است و اسلوبی که در تابلوهای ایده آل انتخاب کرده همان است که در بعضی از اشعار قدیمتر او نیز مثلاً در کفیه سیاه به کار رفته است.

قهرمان داستان مرد ایرانی مهنیوستی است که دور فرزند خود را در جنگ‌های انقلاب مشروطه از دست داده، زنش دق مرگه بیگانه دخترش مریم به وسیله جوانی اشرافه گمراه و بدبخت شده و با خوردن تر باک خود کشتی کرده است.

تابلوی اول شب اغفال مردم زریا به دست یک جوان فکلی نهرانی، تابلوی دوم روز مرگ مریم، و تابلوی آخر سرگذشت پدر مریم را، که در واقع تاریخچه مختصر و قلم اسنادی از انقلاب مشروطیت ایران و نتایج تلخ آن است، در بر دارد.

شاعر در دو تابلوی اول صحنه‌های زنده و زیبایی از یک شب مهتاب بهار و یک روز سرد و غمناک فصل پاییز تصویر می‌کند و در تابلوی سوم اوضاع اجتماعی کشور را در دوران زمامداری آخرین سلطان سلسله قاجار، از زبان پدر مریم شرح می‌دهد و بعد ایده آل همیشگی شاعرانه و چون آمیز خود را با لحن انقلابی پرشوری طرح می‌کند:

تمام مملکت آن روز زیر و دوگرد
 که قبر ملت با زور و ویرو گردد
 به خائنین زمین آسمان هسو گردد

۱) از جمله شاه معتردی در مصنفات آفاده، ص ۱۶۷.

زمان کشتن اقنواج مرده شوگرد
 بسط شاخه فوسون پلیدشان رنگین
 وزیر هدیه‌ها بر فراز دهر روند
 رئیس نظیم‌ها سوی آن دیار روند
 کتیل مالیه‌ها زنده در مزار روند
 وزیر خارجه‌ها از جهان‌کنار روند
 که تا نماند از ایشان نشان بپروی زمین
 بساط پشرفی ز آن سپس خورد برهم
 رسد به کبیر خود نیز قاتل مریم
 سپس چو گشت خنر پنداورده شویان کم
 دگر نماند در این ملک از این قبیل آدم،
 همی شود دگر ایران زمین بهشت برین
 دگر در آنکه وجدانکشی هنر نبود
 شرف به اشرقی و سکه‌های زر نبود
 شرف به زودی کف رنج و نچیز نبود
 شرف به داشتن قصر معتبر نبود
 شرف نهست در شکله نچرخهای زمین

اینک نابلوی مرگه مریم از این منظومه:

روز مرگه مریم

دوماه رفته زباییز و برگها همه زرد
 فضای شمران از باد مهرگان برگرد
 هوای در بند از قسرب ماه آذر سرد
 پس از جوانی پیری بود چه باید کرد؟
 بهار سبز به پاییز زود شد منجر

به تازه اول روز است و آفتاب به ناز
 فکنده در بین اشجار سایه های دواز
 روان بپروی زمین برگها زیاد ایا...

احتیاج است آنکه اسبابش فراهم می‌کند

 از اداره دانه مرد بهشت بر گردیده‌ای
 ملاقخانه از فشار برف و گل خورایده‌ای
 زنده در آن زهول جان خود چنین زاییده‌ای
 نمش دهساله سپرد دست سر مادیده‌ای
 و ز سر سب تاسهر از بخت بد ناییده‌ای
 رفت دزدی خانه بکسملکت زودیده‌ای
 شنز راه بام بالا یا تن لرسیده‌ای
 او نشاد از با پوشه تمش زهم باشیلیدای...

کیست چرتو قائل این لاعلاج؟
 احتیاج، ای احتیاج!

بیضاعت دختری، علامه عهد جدید
 داشت بر وصل جوان سروبالایی امید
 لیک چون بیچاره زرد کبک‌اش به ناییده
 عاقبت هیزم فروش پیر سر تاپسا پلید
 کز زغال و کنده‌ایم دزدی و زچوب بید
 از میانند که کبک کبک ز بیرون کشید
 مادرش را دید و دختر را به زور زرخید

وز و همدان نامناسب ازدواج
 احتیاج، ای احتیاج!

مردکی بیرویلد و احسن و معلول و لونگ
 هیچ نانهیله و ناموسته خیر از خفتنگ
 روی تختی با زنی زیبا در قصری قشنگ
 آرمیده چون که دارد سنگ زرد رنگ و رنگ
 من جوان شاعر مرفوز و از چین نافرنگ
 دارما باید میان کوجه‌های پست و تنگ
 صبح بگنلدم قدم تالام بر دام شننگ
 چون ندرم سنگ سنگ که بست باد این سنگ سنگ،

مرده باد آن کسی که هاد آن در ادواج!
 احتیاج، ای احتیاج!

به جای آن هییم بر فراز سنگی باز
 نشستامسن و از وضع روزگار بگر
 شعاع کسم اثر آفتاب افسرده
 گیاهها همگی خشک وزرد و پژمرده
 تمام سرغان سر زیر پالها پسرده
 بساط حمن طبیعت همه بهم خورده
 به سان بیرق غم سرو آسدم به نظر

به جای آنکه نشینند مرغهای قشنگ
 بپروی شاخه گل، خنتماند بر سر سنگ
 تمام دره در بسند زعفرانی رنگ
 زقال و قیل بسی ذاعهای زشت آهنگ
 شده است بیشه پرازبانگه غلغل منکر

نجیب و خشک شده سبزهای نورسته
 کلاغ روی درختان خشک بنشسته
 زهر دشت بسی شامه باد بشکسته
 صفا ز غنطه بیلاق رخت پرسته
 ز کوهبایه همی خرمی نموده سفر

بهار هر چه نشاط آور و خوش و زیباست
 به عکس، پاییز افسرده است و غم فراست
 همین کتیبه‌ای از بیوفایی دنیا است
 از این معامله تا پایداریش پیداست
 که هر چه سازد اول، کند خراب آخر...

احتیاج - در میان اشعار سراپا یاس و بدیبتی عشقی قطعه احتیاج بسیار زیبا افاده است:

مرگانه‌ی کادیمی حصداً به عالم می‌کند

عشقی و نعارف و موکرات پابرجایی نبودند و هیچ يك از آنان خودنمای روشنی از سیاستهای دنیا در مد نظر نداشتند. هر دو گویند به اهمیت قاطع و بی چون و چرای دفرده مؤمن بودند و انقلابخواهی آنان غالباً بی برنامه و هدف بود و جنبه کوفتن و ریختن و برانداختن داشت. مینتور سنی مفرط آنان گاهی متجر به اندیشه‌های ایجاد ایران بزرگ (پان ایرانیسم) می‌شد. همین انحرافات و تزلزل عقیده بود که باعث شکر دو بهادردی طرفداران سیدضیاءالدین طباطبائی، که با طاعیه اصلاح امور دست به کار زده بود، بیبوندند. با همه این احوال نمی‌توان انکار کرد که آثار آنان، اگر توانست آرزوهای آزادبخوانان ایران را در برقرار کردن حکومت قاعد قانونی و اصلاح اساسی امور اجتماعی بر آورد، مسلماً در بیداری مردم و کوشش آینده آنان در راه آزادی و رهایی از فشار داخلی و خارجی تأثیر فراوان داشته است.

[... از نگاه دیگران](#)



[عکسها](#)



[کتاب و نشریه](#)



[از نگاه آزاد \(م. ایل یگی\)](#)



[از نگاه فریدون ایل یگی](#)



[گاه روزانه های دیروز ... و امروز](#)



روزانه ها...

گاه روزانه های دیروز ... و امروز